

ORIGINAL ARTICLE

The grounds and consequences of Alimoradkhan Mamivand Bakhtiari's uprising (1148-1149 AH) in Nadershah Afshar period

Mohammadreza Alam¹, Sajad Papi^{2*}

1. Professor of History
Department, Faculty of
Literature and Humanities,
Shahid Chamran University of
Ahvaz, Ahvaz, Iran.
2. PhD student of Iran history in
the Islamic period, Shahid
Chamran University of Ahvaz,
Ahvaz, Iran.

Correspondence:
Sajad Papi
Email: sajad.papi7214@gmail.com

Received: 15 Jun 2023
Accepted: 31 May 2024

How to cite

Alam, M. & Papi, S. (2024). The grounds and consequences of Alimoradkhan Mamivand Bakhtiari's uprising (1148-1149 AH) in Nadershah Afshar period. *Iran Local Histories*, 12(1), 99-110. (DOI: [10.30473/lhst.2024.68261.2847](https://doi.org/10.30473/lhst.2024.68261.2847))

ABSTRACT

Bakhtiari clan and its khans made many political-military activities to get political power during the periods of Afsharid and Zand. One of the first activities is Alimoradkhan Mamivand's uprising. This is the first uprising that happened in Iran after Nadershah's coronation. In 1148 A.H., Alimoradkhan raised up in the Middle Zagros region to remove Nadershah and return the monarchy to the Safavid dynasty. Although this uprising failed quickly, but it had important consequences in Bakhtiari region. This research, with an analytical approach, answers the basic questions: what were the grounds of Alimoradkhan's uprising and what were its consequences? The data show that Alimoradkhan raised up a great uprising in the Middle Zagros region by using Bakhtiari warriors present in Nadershah's army dissatisfaction, the people's tendency to Safavid dynasty, the Bakhtiari mountainous region, and finally the people's dissatisfaction about the economic pressures of the Afsharid government. The most important consequences of this unsuccessful and short-lived uprising were extensive losses of life and property damages to the people of the Middle Zagros region, the deportation of more than 10,000 Bakhtiari nomads to Khorasan, and planning for the widespread presence of the Bakhtiari in Nadershah's subsequent conquests, especially the conquest of Kandahar.

KEYWORDS

Alimoradkhan, Bakhtiari, Nadershah, Middle Zagros.



«مقاله پژوهشی»

زمینه‌ها و پیامدهای قیام علیمرادخان ممیوند بختیاری (۱۱۴۹-۱۱۴۸ق.) در زمان نادرشاه افشار

محمدرضا علم^۱، سجاد پاپی^۲*

چکیده

ایل بختیاری و خوانین آن در دوره‌های افشاریه و زندیه برای دستیابی به قدرت سیاسی، تحرکات سیاسی- نظامی فراوانی انجام دادند. یکی از نخستین تحرکات، قیام علیمرادخان ممیوند بختیاری است. این نخستین قیامی است که بعد از تاجگذاری نادرشاه افشار در ایران به وقوع پیوست. علیمرادخان در سال ۱۱۴۸ق. قیام بزرگی را در منطقه زاگرس میانی با هدف خلع نادرشاه از پادشاهی و بازگرداندن سلطنت به خاندان صفوی شکل داد. اگرچه این قیام به سرعت درهم شکسته شد، اما پیامدهای مهمی در منطقه بختیاری در پی داشت. این پژوهش با رویکردی تحلیلی، در پی پاسخ به این سؤال اساسی است که قیام علیمرادخان دارای چه زمینه‌هایی بوده و چه پیامدهایی به دنبال داشته است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که علیمرادخان با بهره‌گیری از نارضایتی بختیاری‌های حاضر در سپاه نادرشاه، گرایش مردم به خاندان صفوی، منطقه کوهستانی بختیاری و در نهایت نارضایتی مردم از فشارهای اقتصادی دولت نو تأسیس افشاریه، قیام بزرگی را در منطقه زاگرس میانی برپا نمود. خسارت‌های جانی و مالی فراوان به مردمان منطقه زاگرس میانی، تبعید بیش از ۱۰ هزار نفر عشایر بختیاری به خراسان و زمینه‌سازی برای حضور گسترده بختیاری‌ها در فتوحات بعدی نادرشاه، به ویژه فتح قندهار از مهمترین پیامدهای این قیام ناکام و کم‌دوام بود.

واژه‌های کلیدی

علیمرادخان، بختیاری، نادرشاه، زاگرس میانی.

۱. استاد گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران.
۲. دانشجوی دکترای تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران.

نویسنده مسئول:

سجاد پاپی

رایانامه: sajad.papi7214@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۱

استناد به این مقاله:

علم، محمدرضا و پاپی، سجاد (۱۴۰۳). زمینه‌ها و پیامدهای قیام علیمرادخان ممیوند بختیاری (۱۱۴۹-۱۱۴۸ق.) در زمان نادرشاه افشار. فصلنامه علمی پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، ۱۲(۱)، ۷۴-۹۹.

(DOI:10.30473/lhst.2024.68261.2847)



مقدمه

ایل بختیاری یکی از مهمترین ایلات کوچرو ایران است. این ایل دست‌کم از هنگام سقوط صفویان، نقش پررنگی در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ ایران داشته است. در دوره تقریباً ۷۵ ساله فترت بین سقوط صفویان تا روی کار آمدن سلسله قاجار (۱۱۳۵-۱۲۱۰ق.) به دلیل عدم وجود یک قدرت فائده مرکزی در کشور، خوانین ایلات و عشایر فرصت را غنیمت شمرده و بر نفوذ سیاسی و نظامی خود در سطح منطقه‌ای و در صورت امکان در سطح ملی افزودند. ایل بختیاری نیز از این قاعده مستثنا نبود. خوانین این ایل در دوره مذکور، تحرکات فراوانی برای دستیابی به قدرت سیاسی و حتی سلطنت انجام دادند؛ اما به دلایل مختلف توسط رقبای خود از میدان به در شدند.

در محرم ۱۱۳۵ق. با فتح اصفهان (تختگاه صفویه) توسط افغان‌های غزایی، شاه سلطان حسین صفوی (حک: ۱۱۰۵-۱۱۳۵ق.) از سلطنت خلع و سلسله صفویه (حک: ۹۰۷-۱۱۳۵ق.) سرنگون شد. محمود افغان (حک: ۱۱۳۵-۱۱۳۷ق.) پس از تثبیت سلطه خود بر اصفهان، عازم فتح کهگیلویه، لرستان و بختیاری شد؛ اما با مقاومت مردمان آن مناطق روبرو شد و بی‌هیچ نتیجه‌ای به اصفهان بازگشت. وی پس از چندی، برادر خود امان‌الله خان افغان را به نیابت از خود در اصفهان گذاشت و بار دیگر عازم منطقه بختیاری شد؛ اما این لشکرکشی هم بی‌نتیجه بود (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۷۶؛ سردار اسعد و سپهر، ۱۳۳۳: ۸۸).

مقارن با این وقایع، عثمانی‌ها نیز فرصت را غنیمت شمرده و به نواحی غربی ایران حمله‌ور شدند. احمدپاشا (والی عثمانی در بغداد)، در سال ۱۱۳۷ق.، بر منطقه لرستان مسلط شد و در ادامه، سپاهی را به فرماندهی حاکم موصل، روانه منطقه بختیاری نمود. این سپاه به رغم مقاومت بختیاری‌ها به پیشروی خود ادامه داد و به حوالی اصفهان رسید؛ اما افغان‌ها مانع ادامه پیشروی آنان شدند. بختیاری‌ها نیز با حملات گاه و بیگاه خود، قشون عثمانی را به زحمت انداختند. در نتیجه قشون عثمانی به همدان عقب نشست (حزین، ۱۳۳۲: ۷۳-۷۴؛ سردار اسعد و سپهر، ۱۳۳۳: ۹۰-۹۱؛ لاکهارت، ۱۳۸۰: ۲۳۸).

در آغاز سال ۱۱۳۷ق. شایعه شد که صفی میرزا (دومین پسر شاه مخلوع صفوی)، از زندان محمود افغان گریخته است. محمود افغان نیز در واکنش به این شایعه، در شعبان ۱۱۳۷ق.، تمامی

شاهزادگان ذکور خاندان صفوی را که در اصفهان محبوس بودند، به قتل رساند (حدیث نادرشاهی، ۱۳۷۶: ۱۹).

گفتنی است در سال‌های استیلای افغان‌ها بر ایران (حک: ۱۱۴۲-۱۱۳۵ق.)، گرایش عمومی مردم منطقه زاگرس میانی- از جمله بختیاری‌ها- به بازماندگان دودمان صفوی بود. شایعه فرار صفی میرزا از اصفهان، موجب ظهور سه مدعی در منطقه زاگرس میانی در فاصله سال‌های ۱۱۳۷ق. تا ۱۱۴۲ق. شد. اینان خود را «صفی میرزا صفوی» معرفی کرده و با همین ادعا جمع کثیری از مردم این منطقه را با خود همراه کردند. برخی از خوانین بختیاری و سایر امرای محلی منطقه زاگرس میانی مانند علیمردان خان بختیاری (رییس ایل چهارلنگ)، محمدحسین خان بختیاری (حاکم منطقه خلیل آباد)^۱ نیز برای نیل به اهداف جاه‌طلبانه سیاسی- نظامی خود از این مدعیان حمایت کردند (مروی، ۱۳۶۴: ۳۲/۱-۳۴، ۴۹/۱). اما سرانجام به دلیل تردیدهای جدی که در انتساب آنان به خاندان صفوی وجود داشت، دو تن از آنان به دست همان امیران حامی خود به قتل رسیدند و سومی نیز به عثمانی گریخت (استرآبادی، ۱۳۷۰: ۲۳؛ آرونووا و اشرافیان، ۱۳۵۶: ۲۰۰).

سرانجام پس از ۷ سال، با همت و پایمردی نادرقلی بیگ افشار که به هواخواهی از تهماسب میرزا (آخرین بازمانده صفویه) قیام کرد، استیلای افغان‌ها بر ایران پایان یافت. نادرقلی بیگ، تهماسب میرزا را با نام شاه تهماسب دوم صفوی (حک: ۱۱۴۲-۱۱۴۵ق.) در اصفهان بر تخت سلطنت نشاند و شریک حکومت او شد. با این وجود، طوایف بختیاری همچنان به خودسری خود ادامه دادند و حاضر به اطاعت کامل از حکومت مرکزی نبودند. نادر به مقابله با آنان شتافت و پس از سرکوب آنان، احمدخان بختیاری را از جانب خود به حکمرانی منطقه بختیاری گماشت؛ اما در سال ۱۱۴۵ق.، برخی از طوایف بختیاری به دلیل بدرفتاری احمدخان با تعدادی از بزرگان این طوایف، طغیان کرده و احمدخان را به قتل رساندند (مروی، ۱۳۶۴: ۳۴۳/۱؛ وارد تهرانی، ۱۳۴۹: ۳۱). این طغیان نیز توسط تهماسب قلی‌خان جلایر (سردار نامی نادر) سرکوب شد و منطقه بختیاری، دوباره مطیع دولت مرکزی شد (استرآبادی، ۱۳۷۰: ۱۸۹).

سرانجام نادرخان افشار، با گردآوری جمع کثیری از سران ایلات و بزرگان کشور در دشت مغان (۱۱۴۸ق.) رسماً صفویان را از سلطنت خلع نمود و خود به عنوان سرسلسله یک دودمان تازه (افشاریه) بر تخت سلطنت ایران نشست (حدیث نادرشاهی، ۱۳۷۶: ۲۷).

پژوهش حاضر بر این فرضیه استوار است که قیام علیمرادخان یک قیام بی‌اهمیت محلی نبوده و دارای زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی گوناگونی مانند نارضایتی سپاهیان بختیاری تبار نادرشاه از عملکرد وی، بحران مشروعیت دولت نادری و گرایش عموم مردم به خاندان صفوی، منطقه کوهستانی بختیاری و درنهایت نارضایتی مردم از فشارهای اقتصادی دولت نوتاسیس افشاریه بود. این قیام اگرچه به سرعت درهم شکسته شد؛ اما پیامدهای مهمی به دنبال داشت. خسارت‌های جانی و مالی فراوان به مردمان منطقه زاگرس میانی، تبعید بیش از ۱۰ هزار نفر از عشایر بختیاری به خراسان و زمینه‌سازی برای حضور گسترده بختیاری‌ها در فتوحات بعدی نادرشاه به ویژه فتح قندهار، از مهمترین پیامدهای این قیام ناکام و کم‌دوام بود.

مَمیوند؛ وجه تسمیه و پیشینه

مَمیوند یا مَمی‌وند^۱ که امروزه بیشتر به صورت مَمیوند^۲ تلفظ می‌شود، یکی از ابواب^۳ (بزرگ طایفه‌ها) شاخه چهارلنگ ایل بختیاری است. باب مَمیوند شامل ۶ طایفه به نام‌های فولاوند، بُساک (بُسحاق)، عبدالوند، عیسوند، حاجیوند^۴ و هیودی^۵ است (ربانی، ۱۳۸۸: ۳۲). درباره وجه تسمیه مَمیوند نظرات مختلفی ابراز شده است. برخی از کهنسالان بختیاری آن تغییر یافته «محمیدوند (محمودوند)»، برخی آن را تغییر یافته «ماهوند» و منسوب به سرزمین ماه (ماد)^۶ و برخی نیز آن را تغییر یافته «مؤمن‌وند» دانسته‌اند (ربانی، ۱۳۸۸: ۲۹). نام‌واژه‌های مؤمن‌وند و ماهوند اگرچه در جای خود قابل تأمل‌اند؛ اما صحت آنها، مورد تردید جدی است. بنابراین به احتمال زیاد، مَمیوند در اصل «محمیدوند (محمودوند)» بوده و به مرور به «مَمیوند» و سپس «مَمیوند» تبدیل شده است، زیرا در گویش محلی بسیاری از طوایف بختیاری به ویژه کهنسالان آنان، محمود به صورت «محمید» تلفظ می‌شود. هرچند، در این باره نمی‌توان نظر قطعی داد.

یکی از نخستین تحرکات ایل بختیاری پس از تاجگذاری نادرشاه افشار (حک: ۱۱۴۸-۱۱۶۰ ق.)، قیام علیمرادخان مَمیوند بختیاری در سال ۱۱۴۸ ق. بود. این قیام اگرچه کوتاه و کم‌دوام بود؛ اما نتایج و پیامدهای دیرپایی در تاریخ بختیاری داشت و زمینه‌ساز حضور پررنگ‌تر این ایل در تحولات سیاسی- اجتماعی دوره‌های بعد شد. این قیام در آثار تاریخ‌نگاران عصر نادری مانند میرزا محمدکاظم مَروی (متوفی پس از ۱۱۶۶ ق.) و میرزا مهدی خان استرآبادی (متوفی ۱۱۷۵ تا ۱۱۸۲ ق.) و برخی دیگر از تاریخ‌نویسان آن روزگار بازتاب نسبتاً زیادی یافته است. این تاریخ‌نویسان به مناسبت بیان وقایع آن عصر، به شرح این قیام و چگونگی سرکوب آن نیز پرداخته‌اند. پژوهشگران معاصر مانند لاکهارت (۱۳۷۷)، سرپیشگی (۱۳۹۴) و دیگران نیز که در باب تاریخ افشاریه قلمفرسایی کرده‌اند، به صورت گذرا به این قیام نیز اشاراتی کرده‌اند. بسیاری از پژوهشگرانی که درباره تاریخ ایل بختیاری پژوهش کرده‌اند، نیز به مناسبت موضوع، به این قیام اشاراتی کرده‌اند. سردار اسعد بختیاری و عبدالحسین سپهر (۱۳۳۳) در کتاب «تاریخ بختیاری»، گارثویت (۱۳۷۳) در کتاب «تاریخ سیاسی، اجتماعی بختیاری»، منوچهری فولادوند (۱۳۹۳) در کتاب «فولادوندنامه (مویه بر تبار)» و شاهرخی شهرکی (۱۳۹۳) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «نقش بختیاری‌ها در تحولات سیاسی ایران از پایان صفویه تا قدرت‌یابی کریم‌خان زند» از جمله این پژوهشگراند. اما تمامی این پژوهشگران -چه پژوهشگران تاریخ افشاریه و چه پژوهشگران تاریخ بختیاری- چندان در پی واکاوی علل و عوامل و همچنین پیامدهای این قیام نبوده و آن را قیامی نه چندان مهم تلقی کرده و پس اشاراتی کوتاه از آن گذر کرده‌اند. لذا مقاله حاضر نخستین پژوهش جامع و مستقل در این باره است. پژوهش حاضر در پی پاسخ به این سؤال اساسی است که قیام علیمرادخان مَمیوند دارای چه زمینه‌هایی بوده و چه پیامدهایی در پی داشت؟

و مشاور علیمرادخان بود و به خاطر شجاعت و دلاوی در نبرد با لشکریان نادرشاه، از سوی علیمرادخان به «یل شبرو» ملقب شد (منوچهری فولادوند، ۱۳۹۳: ۶۰۱).
۶ بخش‌های غربی و مرکزی ایران، در فاصله رودهای ارس تا کرخه و از دجله تا ری، قلمروها مادها بود. این بخش در دوران هخامنشی با عنوان ایالت ماد (ماد) شناخته می‌شد. از دوره اشکانی به بعد، عنوان ماد به «مای» یا «ماه» تغییر یافت. با روی کار آمدن اعراب مسلمان، این منطقه به چند ناحیه همچون ماه البصره (به مرکزیت همدان یا نهاوند)، ماه الکوفه (به مرکزیت دینور و کرمانشاه)، ماه اسبدان، ماه بهزادان، ماه دینار، مهرگان کده، ایغارین، ری و اسپهان تقسیم شد (رحمتی، ۱۳۹۵: ۹).

1. Mamivand

2. Meivand

۳. ابواب جمع باب یا بزرگ طایفه است. به اتحاد سیاسی، اجتماعی و نظامی چند طایفه همسایه در یک یا چند محدوده طبیعی مشخص، باب گفته می‌شود (ربانی، ۱۳۸۸: ۴).

۴. گویا طایفه حاجیوند در گذشته تابع طایفه فولادوند بود (گالت و همکاران، ۱۳۹۹: ۹۴).

۵. طایفه هیودی (Hivedi) پیشتر تیره‌ای از فولادوند محسوب می‌شد؛ اما در دوره معاصر به صورت طایفه‌ای مستقل درآمد و امروزه طایفه‌ای مستقلی از باب مَمیوند است (گالت و همکاران، ۱۳۹۹: ۹۵). منوچهری فولادوند به حضور طایفه هیودی در قیام علیمرادخان اشاره می‌کند و از شخصی به نام «الماس خان هیودی» نام می‌برد که وزیر

نخستین بار نام ممیوند در تاریخ «جهانگشای نادری» نوشته میرزամهدی خان استرآبادی (متوفی ۱۱۷۵ تا ۱۱۸۲ق.) و برای اشاره به نام علیمرادخان آمده است (استرآبادی، ۱۳۷۰: ۲۸۲). دیگر تاریخ‌نگار نامدار هم‌عصر استرآبادی یعنی میرزا کاظم مروی در «عالم‌آرای نادری» با وجود شرح کامل قیام علیمرادخان، نامی از خاستگاه طایفه‌ای وی (ممیوند) نمی‌برد و از وی با نام عام‌تر «علیمرادخان بختیاری» یاد کرده است (مروی، ۱۳۶۴: ۴۷۱). مؤلف ناشناس «حدیث نادرشاهی» نیز به این قیام اشاراتی دارد؛ اما اشاره‌ای به نام رهبر آن و خاستگاه طایفه‌ای او نمی‌کند (حدیث نادرشاهی، ۱۳۷۶: ۲۹).

باری، طوایف ممیوند در طول قرون متمادی به صورت عشایر کوچرو، در مناطق کوهستانی حد فاصل استان‌های کنونی خوزستان، لرستان، چهارمحال و بختیاری و اصفهان زندگی می‌کردند و امروزه نیز اغلب ساکن شهرهای این نواحی شده‌اند. هرچند برخی از آنان هنوز شیوه زندگی کوچ‌نشینی خویش را حفظ کرده‌اند. نزدیکی محل زندگی طوایف ممیوند به اصفهان (تختگاه صفویان) سبب شد آنان در اواخر دوره صفویه، وارد مناسبات سیاسی قدرت‌های مختلف شوند. به ویژه آنکه در دوره فترت بین سقوط صفویه و پادشاهی نادرشاه افشار، اوضاع سیاسی-اجتماعی ایران آشفته بود و هر گروهی تلاش می‌کرد سهمی از قدرت بر زمین افتاده را برای خویش بردارد. طوایف ممیوند نیز در سال ۱۱۴۸ق. به رهبری علیمرادخان سلسله‌جنبان قیام مهمی در منطقه زاگرس میانی شدند. قیامی که موضوع اصلی این پژوهش است.

ساختار اجتماعی ایل بختیاری ^۱
ایل
شاخه
باب (بزرگ طایفه)
طایفه
تیره
تش
اولاد (کر و بو)
مال
بهون
پیا-زینه (نفر)

علیمرادخان ممیوند؛ شرح حال و قیام وی

عده‌ای از رزمندگان بختیاری در سپاه نادرشاه حضور داشتند؛ اما ظاهراً نادرشاه به سبب ناآرامی طوایف بختیاری در منطقه زاگرس میانی به آنان بی‌اعتماد بود (استرآبادی، ۱۳۷۰: ۱۲۲). یکی از بختیاری‌های حاضر در سپاه نادرشاه، علیمرادخان فرزند قائد جمال فولآوند (از بزرگ‌زادگان طایفه ممیوند) بود (منوچهری فولآوند، ۱۳۹۳: ۴۳۴). علیمرادخان نیز مورد بی‌مهری نادرشاه و صاحب‌منصبان سپاه او قرار گرفت و به منصب پایین مرتبه «اون‌باشی» (فرمانده یک واحد ده نفری) گماشته شد. در جنگ نادرشاه با پاشا چغال اوغلی عثمانی (جمادی‌الاول ۱۱۴۸ق.)، نیز با وجود آنکه علیمرادخان، رشادت زیادی از خود نشان داد، غنایم اندکی به وی داده شد. وقتی به این کار اعتراض کرد، وی را تازیانه زدند. همین موضوع سبب سرخوردگی و مأیوس شدنش از خدمت در سپاه نادری شد. مروی در این باره می‌نویسد: «ز این بابت کمال کدورت و عدوات بر دل پرکینه او جا گرفت» (مروی، ۱۳۶۴: ۴۷۲/۲).

علیمرادخان پس از این واقعه، با دستبرد به بخشی از غنایم سپاه نادرشاه، به همراه سیصد یا چهارصد نفر دیگر از اردوی نادری گریخت و با مراجعت به زادگاه خود (منطقه زاگرس میانی) علم طغیان برداشت و با بذل و بخشش آن غنایم، هواداران زیادی را به دور خود جمع کرد (مروی، ۱۳۶۴: ۴۷۲/۲).

آوازه قیام علیمرادخان در اندک مدتی در میان عشایر منطقه زاگرس میانی- اعم از بختیاری و لرستانی- پیچید. به طوری که لشکری ۲۰ هزار نفری برایش فراهم شد (حدیث نادرشاهی، ۱۳۷۶: ۱۷۰) وی در ادامه با دستبرد به مالیات ارسالی ایالت فارس، از نظر مالی نیز تقویت شد^۲ و حتی سکه به نام خود زد و ادعای پادشاهی کرد (مروی، ۱۳۶۴: ۴۷۳/۲).

نادرشاه پس از آگاهی از این وقایع، دو لشکر برای سرکوب علیمرادخان، روانه منطقه زاگرس کرد؛ اما هر دو لشکر یکی پس از دیگری از علیمرادخان شکست خوردند و عقب‌نشینی نمودند. لذا نادرشاه شخصاً برای سرکوب وی حرکت کرد (استرآبادی، ۲۸۱-۲۸۰: ۱۳۷۰؛ حدیث نادرشاهی، ۱۳۷۶: ۱۷۳).

خبر حرکت شخص نادرشاه و لشکر چندصد هزار نفری‌اش، چنان رعب و وحشتی در دل هواداران علیمرادخان ایجاد نمود، که اغلب آنان پیش از رسیدن نادرشاه پا به فرار گذاشتند. استرآبادی در «دره

۲. مروی مبلغ مالیات مصادره شده توسط وی را ۱۰ هزار تومان ذکر کرده که در آن روزگار مبلغ هنگفتی بود (مروی، ۱۳۶۴: ۴۷۳/۲).

۱. ایل بختیاری دارای پیچیده‌ترین سازمان ایلی در مقایسه با سایر ایلات است (قربان پوردستکی، ۱۳۸۱: ۱۸۴).

خوانین این منطقه- اعم از بختیاری و لرستانی- نه تنها از قیام علیمیرادخان حمایتی نکردند، بلکه برای سرکوب آن با نادرشاه نیز متحد شدند. خوانین مذکور با شرکت در عملیات سرکوب قیام علیمیراد از یک سو می‌خواستند مانع تضعیف قدرت و نفوذ خود در منطقه زاگرس میانی شوند و از سوی دیگر در پی آن بودند تا از این طریق به مقام و منصبی در حکومت افشاریه برسند. مؤلف جهانگشای نادری اشاره می‌کند که علیمیرادخان مَمیوند توسط فوج الوار (لرهای سپاه نادرشاه) دستگیر شد (استرآبادی، ۱۳۷۰: ۲۸۲). به گفته وی، خوانین و رؤسای ایل بختیاری نیز در سرکوب قیام شرکت داشتند و «در رکاب همایون مقلد قلاده جان‌سپاری بودند» (استرآبادی، ۱۳۷۰: ۲۸۲).

بنابراین علت شکست قیام علیمیرادخان را علاوه بر رویارویی با جنگاور نامداری مانند نادرشاه افشار می‌توان در این نکته جستجو کرد که او نتوانست پایگاه اجتماعی مستحکمی برای قیام خویش در میان سایر طوایف بختیاری و لرستانی ساکن منطقه زاگرس میانی پیدا کند. نادرشاه نیز از همین نقطه ضعف قیام علیمیرادخان بهره برد و با برکشیدن خوانین رقیب وی، به راحتی این قیام را سرکوب نمود.

با وجود شرایط پیش گفته، امکان موفقیت کامل این قیام دور از ذهن بود، مگر اینکه رهبر قیام موفق می‌شد بعد از استیلای کامل بر منطقه زاگرس میانی، مردمان سایر مناطق ایران را نیز با قیام خود علیه نادرشاه همراه کند. البته علیمیرادخان امید داشت بعد از تسلط بر منطقه زاگرس میانی، سرداران و بزرگان مناطق مجاور مانند عراق عجم، فارس و همدان به وی بپیوندند و قیام وی را یاری دهند؛ اما عدم تسلط کامل وی بر منطقه زاگرس میانی، این امید را به یأس مبدل نمود (مرووی، ۱۳۶۴: ۴۷۲/۲).

زمینه‌های قیام علیمیرادخان

دوران حکومت نادرشاه افشار، دوران ناآرامی‌ها و قیام‌ها بود. این ناآرامی‌ها، علل و عوامل متعدد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، مذهبی داشتند. فقدان مشروعیت سیاسی دولت نو تأسیس افشاریه، سیاست‌های متفاوت مذهبی نادرشاه، لشکرکشی‌های متعدد و سرانجام اوضاع نابسامان اقتصادی ایران و سیاست‌های سخت‌گیرانه مالیاتی نادرشاه از مهمترین عوامل وقوع این نا آرامی‌ها بود (رییس‌السادات، ۱۳۹۵: ۴۷؛ قره‌داغی و همکاران، ۱۳۹۷: ۳۸).

نادره» در این باره می‌نویسد: «طاغیان از نزول آن نازله ناآگاه، آگاه گشته، زمانه را معارض جان و مال و خانمان را در معرض عوارض دیده، مقر و مقری نیافتند» (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۳۸۷). علیمیرادخان که تنها مانده بود، با خانواده و اندک یاران خود به کوه‌های صعب‌العبور گریخت. به قول استرآبادی «در سمت کورکش که بالکای فیلی^۱ پیوسته، در بیغوله‌ای پنهان گشت» (استرآبادی، ۱۳۷۰: ۲۸۲).

سرانجام نادرشاه در جمادی‌الآخر ۱۱۴۹ ق. به شوشتر رسید و لشکریان خود را برای دستگیری علیمیرادخان و اندک یاران باقیمانده وی، روانه کوهستان‌های زاگرس کرد. سرانجام بخشی از سپاه نادرشاه، در منطقه زندیه و ممیوند^۲، محل اختفای علیمیرادخان را یافتند و دستگیرش نمودند (استرآبادی، ۱۳۷۰: ۲۸۲). به گفته مروی، سپاهیان نادر در منطقه مذکور، زنی از اتباع علیمیرادخان را که برای بردن آب آمده بود، دستگیر کردند. آن زن زیر شکنجه دوام نیاورد و محل اختفای علیمیرادخان را به سرداران سپاه نادرشاه نشان داد (مرووی، ۱۳۶۴: ۴۷۵/۲).

سرانجام علیمیرادخان و اندک همراهانشان بعد از سه شبانه‌روز محاصره، از غار بیرون آمده و تسلیم شدند. سپاهیان نادرشاه نیز او را همراه خود به شوشتر بردند (حدیث نادرشاهی، ۱۳۷۶: ۱۷۵). نادرشاه به درخواست شفاعت مادر علیمیراد اعتنایی نکرد و با قساوت، فرمان «بقطع دست و پا و کندن چشم/او صادر کرده و دو روز در صحرا بی دست و پا، دست و پا میزد تا جان بقابض ارواح سپرد» (استرآبادی، ۱۳۷۰: ۲۸۲). نادرشاه سپس با تمسخر خطاب به مادر علیمیراد گفت: «فرزندت را به تو بخشیدم» (شوشتری، ۱۳۸۸: ۱۶۵).

واقعه قتل علیمیرادخان در اواخر جمادی‌الثانی سال ۱۱۴۹ ق. اتفاق افتاد (سردار اسعد بختیاری و سپهر، ۱۳۳۳: ۵۰۶). بدین ترتیب با قتل علیمیرادخان، منطقه بختیاری که بیش از یک‌سال در قیام و ناآرامی بود، مطیع دولت نادری شد و به قول استرآبادی «کوهستانات آسمان پیوند بختیاری مسیر/شهب خورشیدنظر خدیو گردون سریر گردید» (استرآبادی، ۱۳۷۰: ۲۸۲).

در تحلیل علل شکست این قیام باید گفت، طایفه مَمیوند یکی از طوایف نه‌چندان مطرح ایل بختیاری بود و در ساختار سیاسی و اجتماعی این ایل، قدرت و جمعیت چندانی نداشت. همچنین قدرت‌یابی علیمیرادخان مَمیوند در منطقه زاگرس، موجب تضعیف قدرت سایر خوانین بختیاری و حتی خوانین لر ساکن منطقه زاگرس میانی می‌شد و از قدرت و نفوذ آنان در منطقه مذکور می‌کاست. لذا

قیام علیمرادخان ممیوند نیز دارای زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی بود. اهم این زمینه‌ها به ترتیب اهمیت عبارت‌اند از:

(الف) بی‌مهری نادرشاه به سپاهیان بختیاری

(ب) گرایش مردم به خاندان صفوی

(ج) جغرافیای کوهستانی منطقه زاگرس

(د) فشارهای مالیاتی

در ادامه به تفصیل به این چهار عامل پرداخته خواهد شد.

(الف) بی‌مهری نادرشاه به سپاهیان بختیاری: منطقه

کوهستانی بختیاری در دوران فترت سقوط صفویه تا روی کار آمدن نادرشاه افشار (۱۱۳۵-۱۱۴۸ق.) به دلیل عدم وجود حکومت مرکزی قدرتمند در ایران، در آشوب و ناآرامی بود. این ناآرامی‌ها به حدی رسید که در سال ۱۱۴۵ق. احمدخان بختیاری (حاکم منصوب دولت مرکزی) به دست برخی طوایف ناآرام در منطقه خلیل‌آباد^۱ کشته شد (مروی، ۱۳۶۴: ۲۴۲/۱). نادرخان افشار (نایب‌السلطنه وقت ایران) بعد از این واقعه به کوهستان‌های بختیاری لشکر کشید و عاملان قتل حکمران بختیاری را مجازات نمود و حتی برخی از طوایف ناآرام را به خراسان تبعید کرد. وی بعد از این لشکرکشی، ابوالفتح‌خان بختیاری (برادر حکمران مقتول) را به حکومت منطقه بختیاری گماشت (استرآبادی، ۱۳۷۰: ۱۸۹).

بعد از رفتن نادرخان افشار، بار دیگر برخی از طوایف بختیاری راه خودسری در پیش گرفتند. در نتیجه تهماسب قلی‌خان جالایر (سردار نامی نادر) عازم منطقه بختیاری شد و این‌بار نیز با کشته و مجروح ساختن بسیاری از طوایف ناآرام، به خودسری آنان پایان داد (استرآبادی، ۱۳۷۰: ۲۲۳).

احتمالاً همین ناآرامی‌های پیاپی طوایف بختیاری، نادرشاه را به ایل بختیاری و سران آن بی‌اعتماد کرده بود. ظاهراً این بی‌اعتمادی سبب شده بود که حتی رزمندگان بختیاری حاضر در سپاه نادر نیز مورد بی‌مهری نادرشاه و فرماندهان سپاه او قرار بگیرند. به گفته استرآبادی، نادرشاه هزار نفر از بختیاری‌های حاضر در سپاه خود را از داشتن اسب و یراق محروم کرد (استرآبادی، ۱۳۷۰: ۱۲۲).

ظاهراً در راستای همین سیاست، علیمرادخان ممیوند با وجود لیاقت به منصب سطح پایین «اون باشی» (فرمانده ده نفر) گماشته شد. او در نبرد با سپاه چغال پاشای عثمانی (جمادی‌الاول ۱۱۴۸ق.) نیز با وجود رشادت زیادی که از خود نشان داد، دوباره مورد

بی‌مهری فرماندهان ارشد خود قرار گرفت و از غنایم اندکی بهره‌مند شد. وقتی نیز به این بی‌مهری‌ها اعتراض کرد، تازیانه خورد. سرانجام همین بی‌مهرها موجب فرار علیمرادخان و همراهانش از اردوی نادری شد (مروی، ۱۳۶۴: ۲/ ۴۷۱-۴۷۲).

بر فرض اینکه این بی‌مهری‌ها برآیند یک سیاست کلی و نظام‌مند نبوده و در مورد همه رزمندگان بختیاری حاضر در سپاه نادری صدق نمی‌کرده، لااقل در مورد علیمرادخان و همراهان اولیه او صادق است. علیمرادخان و چند صد نفر رزمنده دیگر، در نتیجه همین بی‌مهری‌های مکرر، از سپاه نادرشاه گریختند و هسته مرکزی نخستین قیام در دوران پادشاهی نادرشاه را تشکیل دادند.

(ب) گرایش مردم به خاندان صفوی: یکی از مهمترین مشکلات نادرشاه در سراسر دوران سلطنت خویش، «صفوی‌دوستی» غالب مردم ایران بود. صفویه در دوران حکومت دویست و اندی ساله خویش، مذهب شیعه را در ایران قوام و دوام بخشید و به یک عامل بی‌بدیل در مشروعیت‌بخشی به سلطنت خویش تبدیل نمود. تبلیغات گسترده صفویه، درباره سیادت و جایگاه ویژه خویش به عنوان جانشینان برحق ائمه شیعه (ع)، فارغ از درستی یا نادرستی این ادعاها، چنان در افکار عمومی مردم ایران آن روز مؤثر واقع شد، که اغلب مردم پذیرش حکومتی غیر از صفویه را غیرقابل تصور می‌دانستند (عبداللهی و کجباف، ۱۳۹۲: ۱۱۸) مشروعیت سیاسی و مقبولیت اجتماعی این سلسله به حدی بود که نیم‌قرن پس از سقوط اصفهان به دست افغان‌های غلزی و مرگ سیاسی صفویه (۱۱۳۵ق.) موجی از ارادت و تمایل به بازماندگان این خاندان در ایران دیده می‌شد. به طوری که صفوی‌گرایی مشخص‌ترین گرایش سیاسی قرن دوازدهم هجری در ایران شناخته می‌شود (دهقان نیری و همکاران، ۱۳۸۶: ۲).

اگرچه نادر افشار در یک فرآیندی تدریجی ده‌ساله، با تکیه بر نبوغ نظامی خویش و همچنین بهره‌گیری از اوضاع آشفته ایران پس از سقوط صفویان، خود را به عنوان یگانه ناجی کشور به مردم قبولاند و سرانجام با گردآوری جمع کثیری از سران ایلات و بزرگان کشور در دشت مغان (۱۱۴۸ق.) صفویان را رسماً از سلطنت خلع نمود و خود به عنوان سرسلسله یک دودمان تازه بر تخت سلطنت ایران نشست (حدیث نادرشاهی، ۱۳۷۶: ۲۷). با وجود این، مشروعیت نهاده شده صفویه و مقبولیت بالای آن خاندان در نزد عامه مردم سبب شد مخالفان سلطنت نادرشاه برای جلب حمایت مردم و

۲۹۱). رضا شعبانی نیز در تعلیقات خود بر کتاب «حدیث نادرشاهی»، تأثیر جغرافیای کوهستانی زاگرس بر ناآرامی ایل بختیاری را تأیید می‌کند و معتقد است که محیط کوهستانی بختیاری، همواره مأمن مناسبی برای آن عده از گردنکشان بوده که حاضر نبودند، در مقابل قدرتمندان حکومت مرکزی سر تسلیم فرود آورند (حدیث نادرشاهی، ۱۳۷۶: ۱۷۰).

علیمرادخان نیز از همین جغرافیای طبیعی و مستعد، نهایت بهره را برد و در سه جنگ پیاپی سرداران اعزامی نادرشاه را یکی پس از دیگری شکست داد. بنابر گزارش استرآبادی، لشکر علیمرادخان در جنگ سوم خود با لشکر اعزامی نادرشاه، با غلتاندن سنگ‌های کوهستان، نیروهای اعزامی نادر را که تا نیمه کوه بالا آمده بودند، هلاک کردند. مابقی نیروهای نادرشاه نیز که در پای کوه ایستاده بودند، با مشاهده این وضعیت عقب‌نشینی کردند (استرآبادی، ۱۳۷۰: ۲۸۰-۲۸۱). بعد از آمدن نادرشاه به منطقه زاگرس و گریختن اکثر طرفداران علیمرادخان، باز علیمرادخان از جغرافیای کوهستانی منطقه زاگرس میانی استفاده کرد و در غاری صعب‌العبور پنهان شد و با این کار لشکریان دشمن را کلافه کرد. مروی در ابیاتی به خوبی این کلافگی و خشم سپاه نادرشاهی را توصیف می‌کند. وی در این باره آورده است:

«هر سو دلیران در انجمن بگشتند در کوه و صحن چمن
ندیدند اثر زان دلیر دژم شدند بس خشمگین و دژم
بگفتند مگر بختیاری تمام پریدند چون مرغ از روی بام»
(مروی، ۱۳۶۴: ۲۷۴/۲).

د) **فشارهای سنگین مالیاتی:** ایران پساصفویه، نمونه بارز یک جامعه آشفته و آشوب‌زده بود. طوفان‌های فزاینده سیاسی، جامعه ایران را دچار رکود شدید اجتماعی و اقتصادی کرد. در این دوره، ایران غارت شد و در معرض اضمحلال قرار گرفت و بیشتر زیرساخت‌های تولیدی و تجاری کشور از بین رفت (خانی‌پور و شکیب، ۱۴۰۱: ۲۱۱). علاوه بر غارت و ویرانی شهرهای بزرگ، روستاهای مختلف نیز توسط افغان‌های مهاجم، چپاول و ویران شد. بازرگانی کساد شد و کشاورزی در نتیجه خرابی نظام آبرسانی (بندها، کاریزها)، در پرتگاه نابودی قرار گرفت (کروسنسکی، ۱۳۶۳: ۱۰؛ فلور، ۱۳۶۵: ۶۲-۶۳). سلطه افغان‌ها (حک: ۱۱۳۵-۱۱۴۲ ق.) با بهره‌کشی غارتگرانه مالیاتی و چپاول مستقیم مردم همراه بود. اخذ مالیات‌های سنگین از مردم به توقف تولید و تجارت انجامید (گیلاننتر، ۱۳۷۱: ۹۹). بر طبق گزارش‌های هلندی‌ها، افغان‌ها همه افراد سرشناس را برای دریافت پول زیر فشار می‌گذاشتند. هر

برانگیختن آنان علیه دولت نو تأسیس نادری، خود را هوادار صفویان نشان دهند و خواهان بازگشت صفویان به سلطنت شوند. علیمرادخان مَمیوند نیز از همین حربه، علیه نادرشاه استفاده کرد. به گفته مروی، علیمراد در جمع یاران نزدیکی گفت: «گر من اراده پادشاهی کنم، جمیع سرداران عراق عجم، فارس و همدان چون اخلاص کش اجاتی صفویه می‌باشند، بر سر من جمع خواهند شد ... بعد از منهدم ساختن دولت نادرشاهی، قدم به مملکت خراسان گذاشته، شاه‌طهماسب که در آن ولایت حبس است، از بند نجات داده، پادشاهی را در قبضه اختیار آن گذارم ... هرگاه لطف خدا شامل حال من شد، شاه طهماسب به عراق و خراسان اکتفا نماید. من به همدان و فارس و کرمان قناعت نمایم» (مروی، ۱۳۶۴: ۴۷۲/۲).

بنابراین، احتمالاً علیمرادخان می‌خواست خود را ناجی صفویان نشان داده و در ازای این خدمت به دودمان صفوی، خویش را در حکومت با شاه صفوی سهیم کند. مروی درباره ادعای سلطنت توسط علیمردان خان آورده است: «[علیمراد خان] مناصبی که سلاطین روزگار را ضرور است از قبیل اشیک آقاسی و اعتمادالدوله و قورچی باشی و قوللر آقاسی و سایر مناصب را به رؤسا و ریش‌سفیدان خود توحیه داشته [بود]» (مروی، ۱۳۶۴: ۲۷۲/۲). علیمرادخان در راستای این هدف، حتی سکه به نام خود ضرب کرد. مروی در این باره نیز می‌نویسد: «سکه بدین نحو فرمود که زدند:

می‌کنم دیوانگی تا در سرم غوغا شود

سکه بر زر می‌زنم تا صاحبش پیدا شود

و بر روی دیگر آن زده بودند:

علی، مراد مرا داد و بخت یاری کرد

به زیر سکه من نقره کامکاری کرد»

(مروی، ۱۳۶۴: ۲۷۲/۲).

البته ادعای سلطنت وی همواره در پوشش طرفداری از خاندان صفوی بود. چنانکه منظور وی از عبارت «تا صاحبش پیدا شود» در سکه‌های خود، شخصی از دودمان صفوی (شاه طهماسب دوم صفوی) بود (منوچهری فولادوند، ۱۳۹۳: ۴۳۴).

ج) **جغرافیای کوهستانی منطقه بختیاری:** رشته‌کوه‌های زاگرس با کوه‌های سر به فلک کشیده، دره‌های فراوان و غارهای بی‌شمار از دیرباز مکان مناسبی برای نیروهای گریز از مرکز و مطرودین حکومت‌های مرکزی بود. سرپیشگی در این باره می‌نویسد: «منطقه بختیاری و قُلل مرتفع آن، برای گردنکشان محل امنی بود تا در برابر قدرتمندان مرکزی به آنجا پناه بگیرند» (سرپیشگی، ۱۳۹۴: ۱۳۹۴).

افغانی، توأمان قوه قضایی و قوه اجرایی را در اختیار داشت، بدون آنکه به کسی پاسخگو باشد(فلور، ۱۳۶۵: ۲۴۳-۲۴۴).

با بیرون رانده شدن افغان‌ها توسط نادرخان افشار، اگرچه ایران استقلال سیاسی و نظامی خود را بازیافت؛ اما در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی، توفیق چندانی حاصل نشد. جنگ‌های بی‌پایان داخلی و خارجی نادر- چه دوره نیابت سلطنت و چه در زمان پادشاهی- هزینه‌های هنگفتی بر کشور تحمیل کرد. منبع تأمین این هزینه‌های هنگفت نیز اخذ مالیات‌های گوناگون از اقشار مختلف جامعه بود. این مالیات‌ها به عناوین مختلف(رسومات، اخراجات، علوفه، راهداری، سرشماری، سرانه و ...) از مردم گرفته می‌شد. اخذ این مالیات‌های مختلف، مردم ایران را در وضعیت فلاکت قرار داد. علاوه بر سنگینی میزان مالیات و تنوع آن، شیوه اخذ آن نیز عمدتاً موجب نارضایتی مردم می‌شد و یکی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری قیام‌های مختلف در عصر نادرشاه بود. فلور در این باره می‌نویسد: «رفتارهای بی‌رحمانه و گاه غیر انسانی نادر با مردم و مالیات‌های سنگین وی، بر دوش مردم ستم‌کشیده و بلادیده ایران، باری گران بود»(فلور، ۱۳۶۸: ۹).

در نتیجه اگرچه دوران نادرشاه یکی از واپسین دوره‌های درخشان تاریخ ایران از نظر فتوحات نظامی است؛ اما این دوره، روزگار فقر و فلاکت اقتصادی نیز هست. در نتیجه این فلاکت اقتصادی، طبقات فرودست جامعه، به امید رهایی از این فقر و فلاکت و رستن از زیر بار سنگین مالیات‌های گوناگون و گزاف، با هر کسی که پرچم طغیان علیه وضع موجود بلند می‌کرد، همراهی نمودند. بی‌جهت نیست که دوران سلطنت نادرشاه(حک: ۱۱۴۸-۱۱۶۰ق.)، دوران قیام‌های کوچک و بزرگ است. سرانجام نادرشاه نیز در هنگام سرکوب یکی از این قیام‌ها به دست سرداران خود کشته شد. علیمرادخان ممیوند نیز از همین فقر و تنگدستی استفاده کرد و با بخشش طلاهای مسروقه از اردوی نادری و سپس دستبرد به مالیات ایالت فارس، عده زیادی را با خود همراه کرد(مرو، ۱۳۶۴: ۴۷۳/۲).

پیامدهای قیام

هر قیامی با توجه به میزان اهمیت و گستردگی‌اش، دارای نتایج و پیامدهای کوتاه‌مدت و بلندمدت مختلفی است. قیام علیمرادخان نیز اگرچه کوتاه و کم‌دوام بود و یک‌سال بیشتر دوام نیاورد؛ اما پیامدهای مهمی داشت. مهمترین این پیامدها عبارت‌اند از:

الف) خسارت‌های جانی و مالی فراوان

ب) تبعید شدن جمع کثیری از بختیاری‌ها به خراسان

ج) نقش آفرینی بختیاری‌ها در فتح قندهار

الف) خسارت‌های جانی و مالی فراوان: قیام علیمرادخان از

نظر زمانی کوتاه بود؛ اما در همین زمان کوتاه، وی چهار نبرد مهم با سپاهیان نادرشاه انجام داد. وی اگرچه در سه نبرد اول بر سرداران اعزامی نادرشاه پیروز شد؛ اما به طور طبیعی تلفات زیادی نیز به همراه داشت. شاید بیشترین خسارات جانی و مالی به منطقه بختیاری در نبرد چهارم یا عملیات جستجوی علیمرادخان و به قول استرآبادی «کوهمالی» به منطقه زاگرس میانی وارد شد(استرآبادی، ۱۳۷۰: ۲۸۱). آن عملیات جستجو تقریباً یک ماه به طول انجامید. سپاهیان چندصد هزار نفری نادرشاه در خلال آن عملیات یک ماهه، سراسر منطقه بختیاری را درنوردیدند. آنان در جریان این عملیات، افراد زیادی را به اتهام ارتباط با قیام علیمرادخان، اسیر یا مقتول کردند و احشام و گوسفندان آنها را غارت نمودند. بنابر گزارش استرآبادی در جریان این عملیات جستجو، ۶۰۰ نفر از مردان بختیاری کشته شدند و سه هزار نفر از خانوارهای آنان- اعم از مرد، زن و کودک- به اسارت درآمدند(استرآبادی، ۱۳۷۰: ۲۸۱-۲۸۲).

مرو نیز اگرچه از میزان کشته‌ها و اسیران این عملیات جستجو، آماری ارائه نمی‌دهد؛ اما در هنگام ذکر ماجرای دستگیری علیمرادخان، گفتگوی دو تن از سپاهیان نادرشاه را بازگو می‌کند، که نشان‌دهنده میزان بالای خسارات جانی و مالی این قیام است. وی می‌نویسد: «بعد از دو یوم، یکی از رفقای آن شخص، خواهش شیر و ماست نمود. آن شخص گفت: در عقب این جیل گوسفندان بسیار است. کسی را بفرست که رفته، جهت تو بیاورد. آن شخص گفت: مردکه، تو دیوانه شده‌ای؟ گوسفند و احشام در این مکان چه می‌کند؟ طایفه بختیاری تمام اسیر و قتل دست ما گردیدند»(مرو، ۱۳۶۴: ۲۷۴/۲).

ب) تبعید جمعی از بختیاری‌ها به خراسان: بعد از سرکوب

قیام علیمرادخان ممیوند، نادرشاه تعداد زیادی از بختیاری‌ها را به منظور کاستن از توان رزمی آنان در منطقه زاگرس، به ولایت جام در خراسان تبعید کرد. مرو در این باره می‌نویسد: «چون خاقان صاحبقران بالکیه خاطر اشرف را از دفع فتنه فارغ ساخت، مقرر فرمود که دو هزار خانوار از جماعت هفت لنگ و چهارلنگ به سرکردگی ابوالفتح خان، قاسم خان و کاید علی صالح و جمع دیگری از رؤسا و کدخدایان ایشان را کوچ داده، روانه ممالک خراسان زمین نمود، که برده در سرحد ولایت جام سکنی دادند»(مرو، ۱۳۶۴: ۴۷۷/۲).

یک کیسه زر سرخ و یک کیسه زر سفید به او داد(مروی، ۱۳۶۴: ۵۵۰/۲).

بنابراین، قیام علیمرادخان و حضور شخص نادرشاه در منطقه بختیاری برای سرکوب آن، سبب شد تا برخی از خوانین بختیاری به همراه اتباع خود به نادرشاه نزدیک شوند و در فتوحات بعدی این آخرین جهانگشای شرق سهیم گردند. از این رو، حضور گسترده رزمندگان بختیاری در سپاه نادرشاه و نقش آفرینی آنان در فتوحات نادری به ویژه فتح قندهار، شاید تنها پیامد نسبتاً مثبت قیام ناکام و کم‌دوام علیمرادخان ممیوند در تاریخ بختیاری باشد.^۱

نتیجه‌گیری

ایل بختیاری، دست‌کم از اواخر دوره صفویه، نقش پررنگی در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ ایران داشته است. در دوره تقریباً ۷۵ ساله فترت بین سقوط صفویان تا روی کار آمدن سلسله قاجار (۱۱۳۵-۱۲۱۰ق.) به دلیل عدم وجود یک قدرت فائده مرکزی در کشور، خوانین ایلات و عشایر مجال یافتند تا از این خلأ استفاده کنند و بر قدرت و نفوذ سیاسی نظامی خود در سطح منطقه‌ای و در صورت امکان در سطح ملی بیفزایند. ایل بختیاری نیز از این قاعده مستثنا نبود.

خوانین این ایل در دوره مذکور به دلیل تسلط بر مناطق همجوار با تختگاه صفویان (اصفهان) و در اختیار داشتن رزمندگان ایلپاتی پُرشمار، تحرکات فراوانی را برای دستیابی به قدرت سیاسی- نظامی بیشتر و حتی سلطنت انجام دادند؛ اما به دلایل مختلف توسط رقبای خود از میدان به در شدند. قیام علیمرادخان ممیوند بختیاری، نخستین قیامی است که بعد از تاجگذاری نادرشاه افشار (۱۱۴۸ق.) در ایران به وقوع پیوست.

علیمرادخان با بهره‌برداری از نارضایتی بختیاری‌های حاضر در سپاه نادرشاه، گرایش بسیاری از مردم زاگرس میانی به خاندان صفوی، منطقه کوهستانی و مستعد قیام بختیاری و نارضایتی مردم از فشارهای مالیاتی دولت نادری، قیام بزرگی را در منطقه زاگرس میانی برپا نمود.

علیمرادخان با وعده خلع نادرشاه از پادشاهی و بازگرداندن سلطنت به خاندان صفوی، هواداران بسیاری یافت. وی با پناه‌گیری در کوهستان‌های صعب‌العبور منطقه زاگرس میانی، به مدت

یک‌سال در سه جنگ پیپی، سرداران نادرشاه را شکست داد. سرانجام نادرشاه مجبور شد شخصاً برای سرکوب وی با سپاهی چندصد هزار نفری عازم منطقه بختیاری شود. آوازه جنگاوری نادرشاه سبب شد اکثر هواخواهان علیمرادخان پیش از رویارویی با سپاه وی، پا به فرار بگذارند و علیمرادخان را تنها بگذارند. در نتیجه این قیام شکست خورد و علیمرادخان به همراه اندک یارانش دستگیر شد و در اواخر جمادی‌الاول ۱۱۴۹ق. در شوشتر به طرز فجیعی به قتل رسید.

این قیام کم‌دوام، اگرچه کمتر از یک‌سال درهم شکسته شد؛ اما نتایج سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فراوانی در منطقه بختیاری در پی داشت. خسارت‌های جانی و مالی فراوان به مردم منطقه زاگرس میانی، تبعید بیش از ۱۰ هزار نفر از عشایر بختیاری به خراسان، ورود ۴ هزار نفر از بختیاری‌ها به سپاه نادری و نقش آفرینی آنان در فتوحات بعدی نادرشاه به ویژه فتح قندهار، از مهمترین پیامدهای قیام کم‌دوام و ناکام علیمرادخان ممیوند بختیاری است.

منابع و مآخذ

- آرونووا، م.ر؛ اشرافیان، ک.ز (۱۳۵۶). *دولت نادرشاه افشار*. ترجمه حمید مؤمنی، تهران: دانشگاه تهران.
- استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۶۶). *دُرّه نادره: تاریخ عصر نادرشاه*. به اهتمام سید جعفر شهیدی، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۷۰). *تاریخ جهانگشای نادری: نسخه خطی متعلق به ۱۱۷۱ق.* با مقدمه عبدالعلی ادیب برومند، تهران: انتشارات سروش و نگار.
- حزین، شیخ محمدعلی (۱۳۳۲). *تاریخ حزین: اواخر صفویه، فتنه افغان و سلطنت نادرشاه و احوال جمعی از بزرگان*، چاپ سوم، اصفهان، چاپخانه داد.
- خانی‌پور، سمیه؛ شکیبا، فهیمه (۱۴۰۱). *تأثیر عوامل سیاسی و اجتماعی بر رکود و انحطاط اقتصادی ایران در دوره افغان‌ها (۱۱۳۵-۱۱۴۲ق.)*، پژوهش‌های تاریخی/ایران و اسلام، ۱۶ (۲)، ۲۰۹-۲۴۳.
- دهقان نیری، لقمان؛ منتظر القائم، اصغر و جعفری، علی اکبر (۱۳۸۶). *بحران مشروعیت صفویان و مسأله پادشاهی اسماعیل سوم*. *مجله علمی-پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، ۲ (۵۰)، ۲۶-۱.
- ربانی، اسد (۱۳۸۸). *هیودی و میوند: به انضمام فرازهایی از تاریخ بختیاری*. دزفول: اقلیم قلم.
- رحمتی، محسن (۱۳۹۵). *جغرافیای تاریخی ماسبدان در دوره سلجوقی*. فرهنگ/ایلام، ۱۷ (۵۲ و ۵۳)، ۲۴-۷.

قندهار، بخشی از جنگاوران این طایفه را برای مزدداری در قندهار باقی گذاشته باشد. اثبات یا رد این فرضیه، نیازمند پژوهش جداتر است و در این مقال نمی‌گنجد.

۱. شایان ذکر است امروزه در حوالی ولایت قندهار افغانستان، منطقه‌ای به نام میوند یا مایوند (Maiwand) وجود دارد. شاید این نام یادگار حضور جنگاوران این طایفه بختیاری در فتح قندهار است. این احتمال نیز قابل طرح است که نادرشاه بعد از فتح

گارتویت، جن. راف (۱۳۷۳). *تاریخ سیاسی، اجتماعی بختیاری*. ترجمه مهراب امیری، تهران: نشر سهند.

گالت، چارلز الکساندر و همکاران (۱۳۹۹). *ایل بختیاری*. ترجمه و کوشش کاوه بیات و محمود طاهر احمدی، تهران: شیرازه کتاب ما.

گیلاننتر، پطرس دی سرکیس (۱۳۷۱). *سقوط اصفهان (گزارش‌های گیلاننتر درباره حمله افغانان و سقوط اصفهان)*. با مقدمه و تعلیقات دکتر لارنس لاکهارت، ترجمه محمد مهریار، چاپ دوم، اصفهان: انتشارات گل‌ها.

لاکهارت، لارنس (۱۳۷۷). *نادرشاه: آخرین کشورگشای آسیا*. ترجمه اسماعیل افشار نادری، تهران: دستان.

لاکهارت، لارنس (۱۳۸۰). *انقراض صفویه*. ترجمه اسماعیل دولتشاهی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل (۱۳۶۲). *مجمع‌التواریخ*. تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: طهوری.

مروی، میرزا محمدکاظم (۱۳۶۴). *عالم‌آرای نادری*. به تصحیح و با مقدمه دکتر محمدامین ریاحی، تهران: کتابفروشی زوآر.

منوچهری فولادوند، منوچهر (۱۳۹۳). *فولادوندنامه (مویه بر تبار)*. خرم‌آباد: انتشارات شاپورخواست.

ناشناس (۱۳۷۶). *حدیث نادرشاهی*. تصحیح، تحشیه و تعلیقات رضا شعبانی، تهران: بعثت.

وارد تهران، محمدشفیع (۱۳۴۹). *تاریخ نادرشاهی (نادرنامه)*. به اهتمام رضا شعبانی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

رییس‌السادات، تهمینه (۱۳۹۵). *علل و زمینه‌های شورش‌ها و ناآرامی‌های عصر نادرشاه*. نشریه تاریخ‌پژوهی، شماره ۶۶، ۷۴-۴۷.

سریشگی، مهناز (۱۳۹۴). *نادرشاه از ظهور تا سقوط*. زنجان: قلم مهر.

سردار اسعد بختیاری، علیقلی‌خان؛ سپهر، عبدالحسین (۱۳۳۳). *تاریخ بختیاری*. تهران: بی‌نا.

شوشتری، سیدعبدالله (۱۳۸۸). *تذکره شوستر*. مقدمه و تصحیح کدخدای طراحی، اهواز: تروا.

عبداللهی، نورالله؛ کجباف، علی اکبر (۱۳۹۲). *مشروعیت صفویان و پادشاهی نادر*. دوفصلنامه علمی-پژوهشی *تاریخنامه ایران بعد از اسلام*، ۴ (۶)، ۱۱۷-۱۳۸.

فلور، ویلم (۱۳۶۵). *برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی)*. ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.

فلور، ویلم (۱۳۶۸). *حکومت نادرشاه به روایت اسناد هلندی*. ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.

قربان‌پور دستکی، خدابخش (۱۳۸۱). *بختیاری‌ها؛ گذشته و حال*. فصلنامه مطالعات ملی، سال چهارم، شماره ۸۴، ۱۷۳-۲۰۴.

قره‌داغی، معصومه و همکاران (۱۳۹۷). *واکاوی شورش‌های متقارن عصر نادری متأثر از احساس محرومیت نسبی*. *مطالعات تاریخ فرهنگی: پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ*، سال دهم، شماره ۳۸، ۱۱۱-۸۳.

کروسینسکی، تادوز یودا (۱۳۶۳). *سفرنامه کروسینسکی*. ترجمه عبدالرزاق دنبلی (مفتون)، با مقدمه و تصحیح و حواشی مریم میراحمدی، تهران: توس.